

سخنان امام حسین (ع) در شب و روز عاشورا، لحظات آخر و مناجات با

خدا

خطبه حضرت در روز عاشورا در مذمت اهل کوفه، تبری جستن از مذلت و نفرین بر کوفیان

ابن طاووس خطبه غراء زیر را از حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا روایت کرده است. بدین مضمون که:

«چون اصحاب عُمَر بن سعد بر مرکب‌های خود سوار شده و آماده جنگ با حضرت سید الشهداء علیه السلام شدند، حضرت، بُریر بن خُصیر را برای موعظه لشکر بفرستاد. بُریر هر چه آنان را پند و اندرز داد گوش ندادند، و هر چه آنها را متذکر و متنبه نمود از آن سودی نبردند. در اینحال خود حضرت امام حسین علیه السلام بر ناقه خود - و بعضی گفته‌اند بر اسب خود - سوار شد، و آنها را دعوت به سکوت نمود. و چون ساکت شدند، حمد خدا را بجای آورد، و ثنا بر او فرستاد، و به آنچه موجب عظمت مقام حضرت حق بود او را بستود، و درود بر محمد و فرشتگان و انبیاء و رسولان الهی فرستاد؛ و در خطبه و گفتار بعد اتم و اکمل در رسانیدن مطلب اهتمام نمود.

و سپس فرمود: ای جماعت! زیان و هلاکت بر شما باد! و فقر و نکبت و اندوه نیز از آن شما باد؛ که ما را با شور و وله به فریاد رسی خود خواندید! و ما چون با شتاب برای فریاد رسی و دادخواهی شما آمديم، همان شمشیری را که متعلق به ما بوده، و در دست شما نهاده بودیم برهنه نموده و بر سر ما کشیدید! و همان آتشی را که برای دشمنان خود و دشمنان شما جرقه آن را افروخته بودیم بر ما افروختید! و برای سرکوبی دوستان خود، با دشمنان خود همدست و هماهنگ شدید! با اینکه آن دشمنان، عدلی را در میان شما رواج نداده و دادی را نگستردند؛ و نه امید خیری برای خود در آنها دارید. بنابراین، بلیه‌ها و رسوائیها دامنگیرتان باد! چرا در آن وقتیکه شمشیرها در غلاف بود، و نفوس آرام، و رأی‌ها هنوز در قتال مستحکم نگردیده بود؛ ما را رها نمودید؟! بلکه مانند سیل ملخ بسوی فتنه گسیل شدید! و مانند پروانه در فتنه به هم ریختید! پس هلاکت و نابودی باد بر شما ای بنده‌های امت‌ها! و ای افراد کنار زده شده و دور شده از حزب‌ها و جمعیت‌ها! و ای پس زندگان کتاب خدا! و ای تحریف کنندگان کلمات پروردگار! و ای طائفه گناه آفرین! و ای آب و دم دهان شیطان! و ای خاموش کنندگان سنت‌های الهیه! آیا شما این جماعت را یار و یآوری می‌نمائید و ما را مخدول و تنها و منکوب می‌گذارید؟!

آری! سوگند به خدا که این مکر و حيله در شما بی‌سابقه و تاریخچه نیست! و بر این مکر، اصول و ریشه‌های شما پیوسته و آمیخته شده است! و شاخه‌های شما بر آن پرورش یافته و نیرو گرفته است! پس شما پلیدترین ثمره این درختید، که در کام صاحبش که ناظر آنست چون خار و استخوان گلوگیر می‌گردید! و در کام شخص غاصب و متعدی لقمه گوارا می‌باشید! آگاه باشید که این مرد بی‌پدر: زنازاده و پسر زنازاده (عُبیدالله بن زیاد) مرا بین دو چیز ثابت و میخکوب نموده است: یا با شمشیر جنگ کردن و شربت

شهادت نوشیدن، و یا تن به ذلت و خواری دادن؛ و هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ، چقدر ذلت از ما دور است! خداوند بر ما زبونی و ذلت را نمی‌پسندد، و رسول خدا و مؤمنین نمی‌پسندند، و دامن‌های پاک و پاکیزه‌ای که ما را در خود پرورش داده‌اند، و سرهای پر حمیت، و نفس‌های استواریکه ابداً زیر بار ظلم و تعدی نمی‌روند، بر ما نمی‌پسندند که اطاعت فرومایگان و زشت سیرتان را بر قتلگاه کریمان و شرافتمندان ترجیح دهیم! آگاه باشید که من با همین جماعت اندکی که با من هستند، با وجود کمی تعداد و نبودن مُعین و یاور آماده جنگ هستیم!

و در این حال حضرت خطبه خود را به ابیات فَرَوَه بَن مُسَیک مُرادی اتصال داده و به چند بیت از آن بدین منوال تمثّل نمود:

۱ - اگر ما غلبه کنیم و پیروزمندانۀ دشمن را به هزیمت دهیم، این کار تازه مانیست؛ از قدیم الایام دأب و دَیْدَن ما چنین بوده است. و اگر مغلوب گردیم، پس هیچگاه مغلوب شده نیستیم (به علّت آنکه نیّت ما و اراده ما بر صلاح و تقوی بوده، و این معنی شکست پذیر نیست)

۲ - عادت و طبیعت ما ترس از مرگ نیست (و بدین جهت نیز به جنگ نیامده‌ایم که جان خود را دوست داریم، بلکه چون نمی‌خواهیم دشمن ناپاک بر ما سیطره جوید، برای این منظور آماده نبرد شده‌ایم؛ چون محال است که تا ما زنده‌ایم او بتواند بر ما چیره گردد) ولیکن دولت و حکومت او تنها و تنها پیوسته به مرگ ماست.

۳ - اگر مرگ سینه خود را از روی یک دسته از مردم بردارد، بدون شکّ روی یک دسته دیگر از مردم می‌خوابد؛ و ابداً انسان را از مرگ گریزی و گزیری نیست.

۴ - همین مرگ، اشراف و بزرگان قوم ما را نابود کرد؛ همچنانکه اقوام و طوائف پیشین را نابود کرد.

۵ - اگر پادشاهان و مقتدران عالم در این جهان جاودانه زیست می‌نمودند، ما هم می‌توانستیم مَخْلَد بمانیم؛ و اگر بزرگان می‌ماندند ما نیز باقی بودیم؛ ولی بقاء و خلودی نیست.

۶ - پس به شماتت کنندگان ما بگوئید: هان بیدار شوید و به هوش آئید! که بزودی آنان نیز مانند ما به مرگ و نیستی می‌رسند! و پس از این تمثّل، حضرت به خطبه خود بدین طریق ادامه دادند که:

و سوگند بخدا که پس از واقعه شهادتِ من، بدانچه دل بسته‌اید نمی‌رسید! و درنگ نمی‌کنید در این جهان مگر به قدر سواری یک اسب؛ که ناگاه روزگار، همچون سنگ آسیا به دور شما بگردد و چون محور آسیا در شما گیر کند و شما را به قلق و تشویش و اضطراب اندازد!

این عهده‌ای است که پدر من با من، از جدّ من نموده است. حال رأی خود و همدستان خود را روی هم گرد آورید! و مجتمعاً فکر کنید و تصمیم بگیرید که امر شما بر شما پوشیده نماند! و به کردار خود پشیمان نشده و دچار غم و اندوه و حسرت نگردید! آنگاه پس از این تفکّر بدون شتاب زدگی، بر من حمله‌ور شده و بدون هیچ مُهلّتی کار مرا تمام کنید! من توکل بر خداوند نمودم، که پروردگار

من و پروردگار شماست. هیچ جنبه‌ای در روی زمین نجسند مگر آنکه تقدیراتش به دست قدرت اوست؛ و حقاً پروردگار من در راه راست و طریق صواب است.

بار پروردگارا! قطرات باران آسمان را بر این قوم فرو بند! و قحط و گرسنگی را بر آنان، چون قحط زمان یوسف مقدّر فرما! و جوان ثقیفی را بر آنان بگمار تا آنان را از کاسه تلخ زهرآگین بچشانند! چون آنان ما را تکذیب کرده و به دروغ نسبت دادند، و ما را مخدول و منکوب نمودند!

تو هستی پروردگار ما! توکل بر تو نموده‌ایم! و بسوی تو انابه و بازگشت داریم! و به سوی تو است تمام بازگشت‌ها.»
بازگشت به فهرست

اشعار رجزیه حضرت سیدالشهداء در روز عاشورا و ذکر فضائل خود

در کتاب «کشف الغمّه» از کتاب «الفتوح» وارد است که چون لشکریان ابن زیاد آن حضرت را در پره گرفتند و از آب منع کردند و از اصحاب آن حضرت همه را کشتند، تیری به سوی طفل صغیر آن حضرت آمد و او را بکشت.

حضرت او را به خونهایش آلوده کرد، و با شمشیر حفیره‌ای حفر و او را در آن مدفون ساخت، و سپس در مقابل لشکر ایستاده و حمله می‌آورد، و این رَجَز را می‌خواند:

۱ - «این جماعت خیانت کردند و کافر شدند. و از زمان پیشین، از ثواب خداوند که پروردگار جنّ و انس است اعراض کرده و روی گردانیده‌اند.

۲ - این گروه، علیّ بن ابی‌طالب را کشتند. و پسر او حسن را نیز که از ناحیه پدر و مادر، بزرگوار و کریم بود کشتند.

۳ - از روی حقد و کینه‌ای که در دل داشتند، گفته‌اند: جمع شوید تا همگی اینک بر حسین یورش بریم.

۴ - ای قوم به فریاد رسید! داد از دستِ مردم رَدَل و پستی که جماعت‌ها را برای جنگ با اهل حَرَمین (مکه و مدینه) برانگیخته‌اند.

۵ - و سپس همه به راه افتادند و به خاطر خشنودی دو نفر مُلحد و زندیق (یزید و عبیدالله بن زیاد) برای استیصال و به هلاکت رسانیدن من، یکدیگر را سفارش می‌کردند.

۶ - در ریختن خون من، به جهت رضای خاطر عبیدالله بن زیاد که زاده دو نفر کافر است، از خداوند نترسیدند.

۷ - و ابن سعد، از روی قهر و غلبه، با لشکری انبوه چون دانه‌های باران شدید، بر من ریخت و مرا هدف تیرباران خود نمود.

۸ - این کینه‌توزی و سلطه جوئی آنان، نه از جهت جُرم و جنایتی است که از من سرزده است؛ بلکه تنها بجهت افتخار من به نور و ضیاء دو ستاره فروزانست:

۹ - یکی از آنها علیّ بن ابی‌طالب که بهترین افراد روی زمین بعد از پیغمبر است، و دیگری رسول خدا که هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر قُرشی است.

۱۰ - انتخاب شده و پسندیده خدا از میان همه مردمان، پدر من است، و پس از آن مادرم؛ پس من فرزند دو پسندیده‌ترین و برگزیده‌ترین مردم هستم!

۱۱ - من نقره‌ای هستم که از طلا به دست آمده است، و بنابراین من نقره بوده و فرزند دو طلا می‌باشم.

۱۲ - در میان تمامی مخلوقات، کیست که جدی مانند جدّ من داشته باشد؟ و یا مربی و معلّمی مانند پدر من علی؟ پس من فرزند دو ماه تابناکم.

۱۳ - فاطمه زهراء مادر من است. و پدر من کوبنده و شکننده کفر است در روز جنگ بدر و غزوه حُنین.

۱۴ - و از برای پدر من در واقعه اُحد داستانی است که به واسطه پراکنده کردن لشکر اشرار و کفار، موجبات شفای غصّه و اندوه دل اهل ایمان را فراهم ساخت.

۱۵ - و موقعیت و داستان دیگر او در غزوه احزاب و واقعه فتح مکه است که در آن شدائدی که مرگ بر مسلمانان و اهل دو قبله می‌بارید؛ با قدم راستین او در جنگ، مرگ و شکست در هم پیچید و ظفر برای مسلمین شد.

۱۶ - این کارها را پدرم در راه خدا و فی سبیل الله انجام می‌داد؛ و حالا ببینید این امت بدسرشت و بدکردار، با دو عترت پاک چه کردند!

۱۷ - یکی عترت پیامبر نیکوی نیکوکردار محمد مصطفی، و دیگر عترت علی بن ابی‌طالب که

در هنگام جنگ میان دو لشکر که چهره‌ها زرد می‌شد؛ پیوسته چهره‌اش چون گل سرخ می‌درخشید.»

عبدالله بن عمار بن یغوث می‌گوید: من هیچ مغلوبی که مورد تهاجم افراد بسیاری قرار گرفته باشد، و تمام اولاد او و اهل بیت او و اصحاب او کشته شده باشند ندیده‌ام، که قلبش محکم‌تر و دلش مطمئن‌تر و گامش استوارتر بوده باشد از حسین بن علی. در اینحال که به لشکر دشمن حمله می‌نمود تمام رجال و سپاهیان از مقابلش می‌گریختند و یک نفر باقی نمی‌ماند. ۳۹

عمر بن سعد به جماعت لشکر فریاد زد: این فرزند اَنْزَع بَطین (علی بن ابی‌طالب) است! این فرزند کشنده عرب است! او را در پرّه گیرید، و از هر جانب به او حمله‌ور شوید!

بازگشت به فهرست

سخنان حضرت با لشکریان در لحظات آخر

چهار هزار نفر تیرانداز او را احاطه کردند! ۴۰ و بین او و بین خیام حَرَمش جدائی انداختند. حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام فریاد

زدند: «ای شیعیان و پیروان آل ابی سفیان! اگر برای شما دینی نیست، و رویّه شما اینست که از معاد نیز نمی‌ترسید؛ پس در زندگانی

دنایای خود از آزادگان باشید! و اگر همچنانکه می‌پندارید، از طائفه عرب هستید، به حَسَب‌های خود برگردید (و از اعمال ناجوانمردانه

احتراز کنید).»

شمر، حضرت را صدا زد که: چه می‌گوئی ای پسر فاطمه؟!

حضرت فرمود: من با شما در جنگ هستم! بر زن‌ها مؤاخذه‌ای نیست؛ و تا وقتی که زنده‌ام، این لشکریان یاغی و متعدّی خود را از

دستبرد به حرم من بازدارید! قَالَ أَقْصِدُونِي بِنَفْسِي وَاتْرُكُوا حَرَمِي قَدْ حَانَ حِينِي وَقَدْ لَاحَتْ لَوَائِحُهُ

«فرمود: حَرَم مرا رها کنید و سراغ من بشخصه بیائید! و اینک زمان شهادت من نزدیک شده و آثار و علائم آن پدیدار گشته است».

شمر گفت: این درخواست را می‌پذیریم! و آن جماعت همگی بطرف خود حضرت روی آوردند و جنگ شدّت یافت و عطش بر آن

حضرت بسیار شدید شد. ۴۱ و برای بار دوم از برای وداع به خیمه آمد، و با اهل حرم وداع نمود، و سپس به مرکز مبارزه بازگشت؛ و

بسیار می‌گفت: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. ۴۲ «هیچ حرکت و تحوّلی نیست؛ و هیچ قوّه و قدرتی نیست مگر به خداوند عزّ اسمّه.»

و أَبُو الْحُتُوف جُفَعی، تیری به پیشانی مبارکش زد. آن تیر را بیرون کشید، و خون بر چهره‌اش جاری شد؛ و گفت:

«بار پروردگارا! بر این حال من که از ناحیه این بندگان نافرمان تو می‌گذرد واقف هستی! بار پروردگارا! یکایک آنان را بشمار! و آنان

را متفرّقاً و متشتّتاً هلاک گردان! و یک تن از آنان را روی زمین باقی مگذار! و ابداً آنها را نیامرز!» و با صوت بلند فریاد زد:

«ای امّت بدسرشت و بدکردار! با محمّد در عترتش به بدی رفتار کردید! آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از

کشتنش نگران باشید و به هراس آئید، بلکه تمام کشتن‌ها برای شما سهل و آسان می‌نماید! و سوگند به خدا که من از خدای خودم

امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند، و از شما انتقام مرا بگیرد از جایی که خود نمی‌دانید!»

حَصِين گفت: ای پسر فاطمه! به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما می‌گیرد؟

حضرت فرمودند: بَأْس و شدّت را در میان شما می‌افکند، تا آنکه خون‌های خود را می‌ریزید؛ و سپس چون موجهای دریا عذاب را بر

شما خواهد ریخت!

بازگشت به فهرست

مناجات حضرت با خداوند در لحظات آخر و حالات حضرت در هنگام شهادت

در این حال، از کثرت زخم‌ها و جراحات وارده، ضعف بر آن حضرت آنقدر شدید بود که ایستاد تا بیارامد؛ که مردی سنگ بر پیشانیش

زد و خون بر صورتش جاری شد. و با لباس خود خواست تا خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری به تیر سه شعبه قلب

مبارکش را هدف ساخت. پسر رسول خدا، به خدا عرض کرد:

«به نام خدا، و به خود خدا، و بر ملّت و آئین رسول خدا (این شهادت روزی من می‌گردد). و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و

گفت: خدای من! تو می‌دانی که این قوم می‌کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست!» دست برد و تیر را از پشت

خود خارج کرد؛ و خون مانند ناودان فَوْرَان می‌کرد. ۴۴ حضرت دست خود را زیر آن خون گرفت، و چون پُر شد به آسمان پاشید و

گفت: این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است. و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت.

و برای بار دوم دست خود را زیر خون گرفت؛ و چون پُر شد، با آن سر و صورت و محاسن شریف را متلطّخ و خون آلوده نموده و گفت: با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدّم رسول خدا را دیدار کنم. ۴۵

و آنقدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رمقی در تن نمانده بود. نشست بر روی زمین و با مشقّت سر خود را بلند نگاه می‌داشت، که در این حال مالک بن بُسر آمده و او را دشنام داد و با شمشیر بر سر آن حضرت زد.

و بُرّس (یعنی کلاه بلندی که بر سر آن حضرت بود) پر از خون شد. حضرت برنس را انداخت و روی قلنسوّه که کلاه عادی بود عمامه بست. ۴۶ و بعضی گفته‌اند: دستمالی بست. که زُرعه بن شریک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی وارد ساخت. و حصین بر

حلقوم آن حضرت تیری زد. ۴۷ و دیگری بر گردن مبارک ضربه‌ای وارد ساخت. و سنان بن انس با نیزه در ترقّوهایش زد، و پس از آن بر سینه آن حضرت زد. و سپس در گلولی آن حضرت تیری فرو برد؛ ۴۸ و صالح ابن وهب در پهلویش تیری وارد کرد. ۴۹

هلال بن نافع می‌گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می‌داد؛ سوگند به خدا که من در تمام مدّت عمرم، هیچ کشته‌ای ندیدم که تمام پیکرش بخون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره‌اش نورانی باشد. به خدا سوگند لمعات نور چهره او مرا از تفکّر در کشتن او باز می‌داشت! ۵۰

و در آن حالت‌های سخت و شدّت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده، و در دعا به درگاه حضرت ربّ ذوالجلال عرض می‌کرد: صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ! لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ! ۵۱ «شکیبا هستم بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من! معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه‌آوردگان!»

از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که اسب آن حضرت با صدای بلند شیبه می‌کشید، ۵۲ و پیشانی خود را به خون حضرت آلوده می‌نمود؛ و می‌بوئید؛ و می‌گفت: الظِّلِمَةُ! الظِّلِمَةُ! مِنْ أُمِّهِ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا. ۵۳ «فریاد رس! فریاد رس! از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند.» و متوجّه خیام حَرَم شد.

أُمّ کلثوم ندا در داد: وَاحْمَدَاهُ، وَابْتَاهُ، وَاعْلِيَّاهُ، وَاجْعَفَرَاهُ، وَاحْمَزَاهُ! ۵۴ این حسین است که در بیابان خشک کربلا بر روی زمین افتاده است.

زینب ندا در داد: وَاحَاهُ، وَاسِيدَاهُ، وَاهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ. ۵۵ «ای کاش آسمان بر زمین می‌چسبید، و ای کاش کوه‌ها خُرد می‌شد و بیابانها را پر می‌کرد.» و به نزد برادرش آمد، و دید که عمر بن سعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده‌اند؛ و برادرش حسین در حال جان دادن است. فَصَاحَتْ: اَيُّ عُمَرُ! أَيْقُتْلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟ «فریاد برداشت: ای عمر بن سعد! ای ابا عبدالله را می‌کشند و تو به او نگاه می‌کنی؟» عمر صورت خود را برگردانید و

اشکهایش بر روی ریشش جاری بود. ۵۶ زینب فریاد برداشت: وَيَحْكُمُ! أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؟! «ای وای بر شما! ای در بین شما یک نفر

مسلمان نیست؟!» هیچکس جواب او را نداد. ۵۷ عمر بن سعد فریاد زد: پیاده شوید و حسین را راحت کنید!

شمر مبادرت کرد، و با پایش به آن حضرت زد، و روی سینه‌اش نشست. و با شمشیر دوازده ضربه بر آن حضرت زد. ۵۸ و محاسن مقدّسش را گرفت، و سر مقدّسش را جدا کرد.

بازگشت به فهرست

اشعار مرحوم نیر تبریزی

چقدر مرحوم حجت الاسلام نیر تبریزی وضع و کیفیت موجودات را هر یک به نوبه خود و در سعه و استعداد خود، در وقت شهادت حضرت، خوب مجسم نموده است؛ آنجا که گوید:

جان فدای تو که از حالتِ جانبازی تو***در طَفِ ماریه از یاد بشد شور نُشور

قُدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت***خُوریان دست به گیسوی پریشان ز قُصور

گوش خَصرا همه پر غُلْغله دیو و پری***سطح غَبْرا همه پُر ولوله وحش و طُیور

غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح***دست حسرت به دل از صبر تو اُیوب صبور

مرتضی با دل افروخته لا حَوْلَ کنان***مصطفی با جگر سوخته حیران و حصور

کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز***آهوان حرم از واهمه در شیون و شور

انبیا محو تماشا و ملائک مبهورت***شمر سرشار تمنا و تو سرگرم خُصور

اشعار مرحوم آیه الله شعرانی

و چقدر عالی و پر معنی آیه الله شعرانی (ره) حقیقت شهادت آن سرور را در «دَمْعُ السُّجُوم» حکایت نموده است:

شاهان همه به خاک فکندند تاجها***تا زیب نیزه شد سر شاه جهان عشق

بر پای دوست سر نتوان سود جز کسی***کو را بلند گشت سر اندر سَنان عشق

از لامکان گذشت به یک لحظه بی بُراق***این مصطفی که رفت سوی آسمان عشق

شاه جهان عشق که جانانش از اُلت***گفت ای جهان حُسن، فدای تو جان عشق

تو کشته منی و منم خون بهایِ تو***بادا فدای تو کون و مکان عشق

محفل انس است دو عالم ولی***شمع دل افروز، حسین است و بس

آنکه سرود این دُرَر پاک را***خاک ره کوی حسین است و بس